

نکاتی درباره تدوین گرایش برای رشته زبان و ادبیات فارسی

دکتر شهرام آزادیان
استادیار دانشگاه تهران^۱

(ص ۳۱۷ - ۳۰۹)

تاریخ دریافت مقاله : ۸۹/۷/۴

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۲/۲۰

چکیده

این مقاله به بررسی موضوع به وجود آمدن گرایش در رشته زبان و ادبیات فارسی می پردازد. نویسنده به لزوم وجود گرایش برای رشته زبان و ادبیات فارسی معتقد است و پس از ذکر دلایل خود، دلایل مخالفین را نقد می کند. در پایان نویسنده به ملاحظات خود درباره چگونگی نوشتن گرایش اشاره می کند.

واژه‌های کلیدی: زبان و ادبیات فارسی، گرایش ، دانشگاه، سیستم آموزشی

۱ . پست الکترونیک نویسنده مسئول: sazadian@ut.ac.ir

مقدمه

زبان و ادبیات فارسی یکی از اصلی ترین پایه های هویت ایرانی است و در واقع ایران با زبان و ادبیاتش در جهان شناخته می شود و تکریم و پیشرفت این موضوع، تکریم و پیشرفت فرهنگ ملی است. اما این کار ساده ای نیست. زبان و ادبیات فارسی بسیار گسترده است. چه از جهت جغرافیایی - از اندونزی و چین تا بوسنی، چه از جهت تاریخی - هزار و صد سال سابقه زبان فارسی دری، چه از جهت فرهنگی - دربرگیرنده دین، عرفان، فلسفه، اسطوره ها ... و چه از جهت حجم آثار. رشته زبان و ادبیات فارسی مسئول و متولی این دریای بی پایان است و می توان گفت در کار خود چندان موفق نبوده است. البته پژوهشهایی انجام شده است و آن ها را نمی توان فراموش کرد ولی باید به این نکته هم توجه داشت که اکثر این پژوهش ها نتیجه فعالیت های تک نفره بوده اند، نه نتیجه دانشگاه و رشته زبان و ادبیات فارسی. افراد زیادی هم تربیت شده و میشوند و بعضی هم بسیار برجسته اند، اما اگر از بیشتر آنان پرسید می گویند ما از دانشگاه چیزی یاد نگرفته ایم و آنچه می دانیم ثمره تلاش شخصی مان است. اما چرا اینگونه است؟ مطمئناً دلایل زیادی در کارند که بررسی آن ها احتیاج به جلسات متعدد آسیب شناسی و جدی گرفتن موضوع دارد. نکته ای که این مقاله قصد پرداختن به آن را دارد اهمیت وجود گرایشهای دانشگاهی متنوع در این رشته و ملاحظات مربوط به آن است.

متن

می توان گفت یکی از مهمترین دلایل عقب ماندگی رشته زبان و ادبیات فارسی نداشتن گرایش های متفاوت و متنوع در آن است. ولی چرا وجود گرایش برای این رشته لازم است؟ به سه دلیل محکم بر صحت این قضیه در کمال اختصار اشاره می شود:

۱. **وسعت موضوع:** همانطور که اشاره شد حوزه ادبیات فارسی بسیار وسیع و متنوع است و یک نگاه کوچک به فهرستواره کتاب های فارسی تالیف استاد احمدمنزوی این مسأله را اثبات می کند و روشن است که هرگز نمی توان یک دانشجو را به تمامی این پهنه آشنا کرد و راهی جز محدود شدن نیست.

۲. **تنوع سلايق دانشجویان:** وضعیت علم ادبیات در زمان ما با هفتاد سال پیش که این رشته بوجود آمده است تفاوت فراوانی دارد. علم ادبیات در حوزه های مختلف پیشرفت فراوانی کرده و وادی هایی مانند نقد ادبی، تاریخ ادبیات، متن شناسی و ... به فرهنگ ما

وارد شده اند. آشنایی دانشجویان با ادبیات جهان و توجه به ادبیات معاصر هم مسأله جدیدی است که در قدیم نبوده است. همه این ها باعث می شود که فرض وجود برنامه ای که بتواند تمامی این وادی ها را به صورتی مفید - نه دستوری و اداری - ارائه دهد، نزدیک به محال می نماید.

۳. تنوع نیازها: جامعه ما در حال حاضر نیاز به تخصص های متعددی در حوزه ادبیات دارد. اگر در قدیم نیاز اصلی تربیت دبیر و متخصص خواندن و شرح متون قدیم بود، اکنون ما به منتقد ادبی، سبک شناس، لغت نویس، متن شناس، متخصص تاریخ ادبیات و متخصصین فراوان دیگری هم نیاز داریم و برنامه ای که برای تربیت دبیر تنظیم شده است نمی تواند جوابگوی تمامی این نیازها باشد.

در برابر این دلایل، هستند استادان و بزرگانی که مخالف با وجود گرایش در رشته زبان و ادبیات فارسی هستند و آنرا مضر می دانند. دلایل ایشان اصولاً بر چند نکته تاکید دارد:

۱. لزوم توجه به کلیت رشته زبان و ادبیات فارسی: گروهی بر این نظرند که فرهنگ ایران حالتی پیوسته دارد و اجزای آن از هم مجزا نیست و هر کس که بخواهد بر بخشی از آن تسلط داشته باشد باید دیگر مباحث را هم بداند و گرنه سطحی و ناقص خواهد شد. بنابراین گرایش ها که باعث تجزیه و تفکیک می شوند مفید نیستند و حتی می توانند مضر باشند.

در پاسخ باید گفت که این، سخن درستی است و فرهنگ ایران هم مانند دیگر فرهنگ ها، کلیتی به هم پیوسته است و به دلایل تاریخی هم، ادبیات فارسی شامل مقولات زیادی از فرهنگ ایرانی شده است و هر کس که بخواهد بر بخشی ادبیات فارسی مسلط باشد باید از بخشهای دیگر هم آگاهی داشته باشد. اما باید پرسید حدّ این قضیه کجاست؟ مثلاً کسی که علاقه به شاهنامه دارد چه اندازه هم باید بر سبک هندی مسلط باشد؟ بالاخره باید پذیرفت که رابطه این مقولات با هم به یک اندازه نیست و شاید واقعاً لازم نباشد که یک متخصص ادبیات داستانی، مسلط بر شعر خاقانی یا تاریخ و صاف هم باشد چون عملاً به آن نیازی ندارد و اگر هم نیازی پیدا کرد می تواند از متخصصان آن وادی کمک بجوید. به هر حال دیگر نمی توان از یک دکتر ادبیات فارسی توقع داشت که از شاهنامه تا نیما را بداند و در هر مورد پاسخ بدهد.

از طرف دیگر دوره کارشناسی برای رفع این مشکل و دغدغه است. آنجا جایی است که دانشجو باید بر کلیت ادبیات فارسی آگاهی یابد نه دوره های تکمیلی. و اگر بخواهیم

کمی دقیقتر نگاه کنیم دوره کارشناسی هم با وضع فعلی خود بیش از حد کلی و کم مایه است و آن هم حد اقل باید به سه گرایش تقسیم شود.

نتیجه قهری روش معتقدین به حفظ کلیت واگذار کردن مسأله تخصص بر عهده دانشجو و پس از پایان دوره دانشگاهی است و این همان چیزی است که باعث سردرگمی بیشتر فارغ التحصیلان در کار علمی خود شده است. اگر دانشجو روش تحقیق و اطلاعات پایه ای حوزه های تخصصی را در دانشگاه و از استادان مبرز و متخصص نیاموزد پس کجا بیاموزد؟

۲- استادان گذشته و بزرگ این رشته همگی جامع بوده اند و ما باید به سنت آنان عمل کنیم و آرمان دانشگاه تربیت افرادی مانند آنان است. ابتدا باید گفت شکی در بزرگی نسلهای اول و دوم استادان و محققین این رشته و ارزش و اعتبار پژوهشهای آنان نیست و نویسنده خود جزو ارادتمندان آن مرحومان است. ولی این حکم دلیل محکمی برای رد لزوم وجود گرایش نیست. برای پرهیز از اطناب فقط به چند ملاحظه در این باب اشاره می شود:

۳. استادان قدیم هم جامع نبوده اند. اگر در احوال و آثار استادان قدیم دقت کنیم می بینیم که هر کدام در یک یا دو حوزه تخصص داشته اند و به خاطر آثار شان در همان حوزه هاست که ما آنان را ارج می نهیم و نامی از ایشان باقی مانده است. مثلاً شادروان استاد محمد قزوینی در تاریخ ایران بعد از اسلام و متون مصنوع و عربیت، شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر در مولوی شناسی و متون منظوم سبک عراقی و ارانی، شادروان استاد دکتر محمد معین در لغت و دستور و این حکم بر دیگر قداما نیز صادق است. این استادان آثاری در حوزه های غیر تخصصی خود هم دارند که در حد نام بلند آنان نیست. آثاری مانند دیوان حافظ چاپ مرحوم استاد محمد قزوینی، تاریخ ادبیات ایران و یا تصحیح ترجمه رساله قشیریه مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر، حافظ شیرین سخن مرحوم دکتر محمد معین و مانند آنها.

آنچه که به عنوان جامعیت در ذهن ما مانده در واقع از چند نکته ایجاد شده است:

یکی اینکه استادان قدیم اصولاً مقالات و کتاب های متعددی در موضوعات متنوع دارند که در روزگار خود مفید و مرجع بوده اند ولی اکنون نیستند. چون در آن زمان علم ادبیات تازه بود و هر کس کاری انجام می داد تازه به نظر می آمد و نویسنده مسلط بر آن موضوع قلمداد می شد. دیگر اینکه شاگردان این استادان از جامعیت آنان بسیار گفته و نوشته اند و نکته دیگر هم اینکه بسیاری از این استادان کتابشناسان برجسته ای

بوده اند و خود این قضیه در مخاطبان و دانشجویان توهم جامعیت را باعث می‌شود. شاهد بر این دلایل تقریرات و یادداشتهایی است که از بعضی استادان قدیم به چاپ رسیده ولی چندان در حد نام آنان نیست.

۴- دوره استادان قدیم به پایان رسیده است و دیگر کسی مانند آنان نخواهد آمد. این نه از آن جهت است که آنان کلاً از جهت هوش و استعداد بر نسل های بعد از خود برتری داشته و یا تافته جدا بافته‌ای بوده‌اند بلکه عللی در شکل گرفتن شخصیت علمی آنان دخیل بوده که امروز موجود نیست و یا تغییر کرده است. آن عوامل از اینگونه اند:

الف) دوره تحصیل بیشتر استادان قدیم در مکتب خانه ها و حوزه های علمیه گذشته است، جایی که در آن زبان عربی، متون ادب و علوم قدیمه می خوانده اند. یعنی همان دروسی که معلومات شاعران و نویسندگان قدیم بوده است. در واقع «فاضل بودن» استادان قدیم چیزی جز همین خواندن و تسلط بر علوم قدیمه و حوزوی نیست و روشن است که دانش آموز امروزی پس از آموختن انبوهی اطلاعات از قبیل ریاضی و فیزیک و شیمی و زبان خارجی و امثال آن - که قدما از آنها اطلاعی نداشتند- هرگز نمی تواند تسلط قدما را بر «فضل» پیدا کند. مگر اینکه شما کودکی را از همان ابتدا قرآن و کلیله و زبان عربی و ... یاد دهید و سپس او را به حوزه علمیه بفرستید.

ب) بسیاری از استادان قدیم در خانواده هایی فرهنگی پرورش یافته بودند. خانواده هایی که یا شاعر و اهل ادب بودند یا اهل حوزه و علوم دینی. پیداست کودکی که از ابتدا در میان نسخه خطی و کتاب و علوم قدیمه خود را می یابد، در این موضوعات تسلطی هم پیدا کرده صاحب ذوق و علاقه می شود. مقایسه استادانی که از این موهبت برخوردار بوده اند با استادان هم‌دوره‌ای که این وضع را نداشته اند به خوبی اهمیت این موضوع را نشان می دهد. در حالی که در زمان ما خانواده‌های فرهنگی و استادان ادبیات سعی می کنند فرزندان خود را از این وادی ها دور نگه دارند چون آن را مایه سختی معیشت و فقر و نکبت می دانند!

ج) در آن روزگار علم ادبیات تازه بود و کتاب های کمی هم در این حوزه ها موجود بود و این دو نتیجه داشت: یکی اینکه اگر کسی کتابی داشت فرصت و مجال بود آن را به خوبی بخواند و حتی حفظ کند و این باعث تسلط در همان کتاب های محدود و معدود می شد. دیگر اینکه هر کاری هم تازه بود و اگر کسی اطلاع کمی راجع به شاعری و یا مطلبی می یافت، دیگران با دیده اعجاب به او می نگرستند. در حالی که امروزه هم کتاب ها زیادند و حتی نمی توان برنام آن ها - حتی در یک موضوع - تسلط

پیدا کرد و اصل مسأله هم دیگر تازگی خود را از دست داده و کسی نمی تواند «علامه» قلمداد شود.

بنابراین سعی در تقلید و بازسازی روش ویژه استادان قدیم از راه آموزش دائره المعارفی کاری بی فایده است. شیوه آنان با همان دوره خودشان تناسب داشت و دردوره حاضر به جای «علامه» بی مایگانی متوهم خواهد پرورد.

۵. **نداشتن معلم و کتاب:** یکی از دلایل بسیار رایج در مخالفت با گرایش همین نکته است که معلم نداریم و کتاب درسی از کجا بیاوریم و ...

در پاسخ باید پرسید چرا معلم نداریم و چرا کتاب درسی نداریم و چگونه می شود معلم و کتاب درسی پدید آورد؟ آیا باید مدت ها صبر کنیم تا کسی خودش به صرافت بیفتد و مثلاً تاریخ عروض را بنویسد؟ بی گمان این راه جواب نمی دهد، همان طور که تا به حال نداده است و ما در بیشتر حوزه ها دچار ضعف منابعیم.

نکته کلیدی این است که تا زمانی که درسی وجود نداشته باشد معلم و کتاب هم به وجود نخواهد آمد. اگر درس تاریخ عروض باشد معلم عروض می رود در این موضوع کار کرده جزوه ای تهیه می کند که بعد کتاب می شود. اکثر کتاب های مهم رشته ادبیات فارسی هم به همین صورت به وجود آمده اند و نتیجه تدریس و جزوه های کلاسی بوده اند، کتاب هایی مانند سبک شناسی ملک الشعرائی بهار، تاریخ ادبیات ایران دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ زبان فارسی دکتر پرویز ناتل خانلری و مانند آن. این نشانه رکود در رشته ادبیات است که در کلاسی جزوه گفته نمی شود و همه فقط به کتاب های رایج اکتفا می کنند و راه حل این موضوع پدید آمدن درسهای تازه است. چگونه است که درباره خاقانی این اندازه کار می شود ولی درباره انوری کاری انجام نشده است؟ چون درس خاقانی موجود است ولی درس انوری نیست و جالب اینکه همین بهانه برای نگذاشتن درس انوری می شود!

اما باید به نکته ای هم توجه کرد. تدوین گرایش هم قواعدی دارد و شاید بعضی پیشنهادهای ضعیف و غیر عملی باعث شده عده ای عطای آن را به لقایش ببخشند. در تدوین گرایش برای رشته زبان و ادبیات فارسی به چند نکته باید توجه کرد که در کمال اختصار به آنها اشاره می شود:

۶- **ارتباط گرایش ها با وضع موجود:** ما نمی توانیم باسنت دانشگاهی موجود خود قطع رابطه کرده، دروسی کاملاً بی ربط با برنامه حاضر به وجود بیاوریم. بلکه بهترین راه اینست که دروسی در دوره کارشناسی که در واقع نام یک شاخه از علوم ادبیند در

دوره های تکمیلی بسط یابند. دروسی مانند تاریخ ادبیات، بلاغت، تاریخ زبان فارسی، دستور زبان و مانند آن.

راه دیگر تقسیم بندی موضوعی است که به خصوص در مورد بعضی متون مانند ادبیات حماسی مفید است. این تقسیم بندی را براساس سبک زبان و بیان هم می توان انجام داد مانند متون مصنوع. به هر حال اصل این است که پهنه ای را برای دانشجوی نگشاییم که نه خودمان ونه او از آن اطلاعی نداریم.

۷- تعادل بین سنت و نوگرایی: توجه نکردن به این نکته یکی از مهمترین آفات در گرایش نویسی است. عده ای در توجه به مسائل جدید در حوزه ادبیات و نقد ادبی افراط می کنند و می خواهند گرایش هایی مانند تئوری ادبیات و تحلیل گفتمان و از اینگونه بوجود آورند. در حالی که هنوز امکان انجام چنین کاری وجود ندارد. باید پذیرفت که این حوزه ها از ادبیات غرب آمده است و ما در آن ها پیاده ایم و به صرف وجود سی چهل کتاب ترجمه ای و اکثر نامفهوم نمی توان رشته ای دانشگاهی بر پا کرد. علاوه بر این نقل مستقیم این مطالب هم دردی از ما دوا نمی کند. بلکه مسأله اصلی بومی کردن این موضوعات است که نیازمند آگاهی عمیق بر این حوزه هاست و این جز با تحصیل در مراکز این علوم در غرب به دست نمی آید. معتقدین این نگاه به میراث ادبی ماتوجهی ندارند و هر جا اسم صنعت یا قاعده ای به زبان عربی می آید روی در هم می کشند و می خواهند تمام مسائل ادب فارسی را با تکیه بر تئوری های خارجی حل کنند. البته باید گفت این نگاه هم مانند هر موضوع تازه دیگری مورد علاقه جوانان و دانشجویان است و آن ها از بودن چنین گرایش هایی هر چند کم مایه و بی فایده استقبال می کنند.

عده ای دیگر می خواهند کل ادبیات را در خواندن متون و علوم بلاغی سنتی خلاصه کنند. به نظر بعضی همه چیز باید در طی خواندن متون آموخته شود و کاری مهمتر از متن خواندن و رفع مشکلات ابیات و عبارات پیچیده نیست. بعضی دیگر بر این عقیده اند که علوم بلاغی و ادبی ما تمامی جنبه های متون را می توانند آشکار کنند و دیگر نیازی به علوم ادبی اروپایی نیست. عده ای ادبیات معاصر را واقعی نمی نهند و عده ای هم علاقه ای به مباحثی مانند دستور و زبان شناسی ندارند.

باید گفت تجربه برنامه موجود که بیشتر با توجه به این گونه دیدگاهها تدوین شده است برهانی بر ضعف این نظرات است. از این گونه متن خوانی بر پایه گزیده خوانی، متن شناسی بوجود نیامده است و هنوز هم ماشروح قابل قبولی بر بسیاری از متون

نداریم. رفع مشکلات متون هم به تنهایی و بدون توجه به علایق دانشجویان نتوانسته است کمکی در درک متون کند و دانشجویان هر روز در درک متون ضعیفتر می‌شوند. متاسفانه معتقدین به کفایت بلاغت قدیم هم کارهای اساسی‌ای در حوزه نقد ادبی انجام نداده‌اند و هنوز ما اصول مشترکی برای نقد و بررسی متون فارسی نداریم و این بخش به شدت عربی زده است.

به هر حال باید قبول کرد که علم ادبیات با متون ادبی فرق می‌کند و اطلاعاتی که به صورت پراکنده و در حواشی متون ذکر شوند هرگز نمی‌توانند جای یک نظام مستدل و منطقی را در ذهن دانشجو بگیرند. سال‌هاست که در حواشی و شروح متون مسائل نجوم قدیم ذکر می‌شوند اما شاید هیچ دانشجویی ارتباط این مسائل را با یکدیگر نداند، چون ما به کلیت و اصول علوم هیچ توجهی نکرده‌ایم. بهتر است که هر دو جهان را دریابیم. درست است که گرایشی مانند نظریه‌های ادبی شاید مفید نباشد، اما گرایش علوم بلاغی هم بدون این‌گونه دروس ناقص خواهد بود. در گرایش ادبیات حماسی باید شاهنامه و دیگر متون حماسی خوانده شوند، اما کسی هم که اسطوره‌شناسی نمی‌داند و آشنایی با زبان‌های باستانی ایران ندارد، صلاحیت ورود به دنیای شاهنامه را دارا نیست. دانشجو باید اطلاعات دقیقی از قدیم و جدید داشته باشد تا بتواند برای زبان و ادبیات فارسی نظریه پردازی کند.

۸- روشنی و پیوستگی دروس: دروس هر گرایش باید تعریف مشخصی داشته باشند و نامشان بر حدود و ثغورشان دلالت کند و اسامی‌ای مانند زیبایی‌شناسی ادبیات، مسائل اجتماعی در ادبیات و ... از این‌گونه نیستند. یکی از مهمترین دلایل بی‌مایگی کنونی در رشته ادبیات همین اسامی بی‌چارچوب و بی‌تعریف است که تقریباً به هر فارسی‌زبانی اجازه می‌دهد معلم دانشگاه باشد چون نه معلم و نه دانشجو نمی‌دانند بر سر چه چیز باید کار کنند. موضوع دیگر پیوستگی دروس است. دروس گرایش باید به طور منطقی و برای رسیدن به یک هدف مشخص تنظیم شده، هم‌دیگر را تکمیل کنند. معیار گرایش نویسی و نه براساس علایق استادان، امکانات موجود و یا اسامی دهان‌پرکن و خوش‌آب و رنگ نیست. برای رد و قبول آنها نیز باید استدلال منطقی، توجه به کلیت مورد نظر در گرایش و داشتن دیدی جامع حکم‌روایی کند نه سلیقه‌گرایی، منفعت‌گرایی و معتمد بودن.

نتیجه

تدوین گرایش برای رشته زبان و ادبیات فارسی کاری لازم و واجب و نبود گرایش یکی از بزرگترین علل ضعف این رشته است و دلایلی که مخالفین گرایش در ادبیات فارسی ذکر می‌کنند از قبیل نبود معلم و کتاب، حفظ کلیت فرهنگ و سیره استادان قدیم وارد نیست. در عین حال باید به نکاتی مانند ارتباط گرایش‌ها با وضع موجود، تعادل بین سنت و نوآوری و مرتبط بودن دروس گرایش‌ها نیز توجه فراوانی داشت.

Archive of SID